



چهارشنبه ۵ شهریور ۱۴۰۴  
وطن امروز | شماره ۴۲۹۸

## فرهنگ وهنر

به عبارت دیگران

### درس قرآن به سید قطب

دوران زندگی در سایه قرآن، مرا به شکلی قاطع و تردیدناپذیر به این نتیجه رساند که: سامان جهان و

آسایش و آرامش انسان و ارزشمندی و فرزندگی و پاکیزگی و هماهنگ شدن با سنت‌های جهان هستی و قوانین طبیعی حیات، فقط در گرو بازگشت به خداست و بازگشت به خدا آن‌طور که در سایه قرآن می‌توان دید یک شکل و یک راه بیش ندارد... و آن بازگرداندن سرپای زندگی است به آیین و برنامه‌ای که خدا در قرآن برای بشر مشخص فرموده است، حکومت دادن به قرآن و از آن در همه شؤون زندگی نظر خواستن است. غیر از این هر شکل دیگری، مایه تباهی زمین و تیره‌بختی انسان و سقوط در لجنزار و خلاصه، جاهلیت یعنی پرستش هوی به جای خداست.

«پس اگر تو را اجابت نکردند، به یقین بدان که هوس‌های خود را پیروی می‌کنند» (قصص ۵۰)

سید قطب/ فی ظلال القرآن  
سیدعلی حسینی خامنه‌ای - انتشارات انقلاب اسلامی

### کشتی‌گیری که

### جلوی شاه سر خم نکرد

بچه خانی آباد، جایی که باید «بامرام» باشی و «بامعرفت» ولی روزگار می‌تواند از تو هم بی‌مرام و بی‌معرفت بار بیاورد، کم سختی ندید. زمانی شاگرد کارگاه نجاری در همین محله بود که می‌شنید برخی از بچه‌های محل، عضو تشکیلات روحانی جوانی از همان محله یعنی نواب صفوی هستند. قدامیان اسلام درس ایشان را به همه دادند، اما مثل اینکه بیشتر از همه آقاخان‌ی این درس را آموخت و در زمان‌های ایشان می‌کرد؛ روزی روی تشک کشتی و روزی در چهارراه پهلوی برای جمع‌آوری کمک و روزی برای رفتن روی جلد مجله‌ها تا جوانان انقلابی کیف کنند از اینکه تختی جلوی شاه سر خم نکرد و شاه مجبور شد روی پنجه‌هایش بایستد و مبدال قهرمانی را به گردن تختی بیندازد.

جواد شمس/ نسیم بیداری  
شماره ۶۶، صفحه ۹۴

### وسط هفته، تو کجا و قم کجا؟

می‌گفت: روزی محمد دچار مریضی سختی شد. آنچه ملوای معمول بود انجام دادیم اما خوب نشد و حالت بحرانی پیدا کرد، به‌طوری‌که سرش باد کرده و بزرگ شده بود. سرانجام او را، که تقریباً در حالت اغما بود برداشتم و در حالی که فقط ۸ ربال پول در جیب من بود سوار تاکسی شدم و جلوی مطب پزشک پیاده شدم. ۸ ربال را به راننده تاکسی دادم. او هم خدا برکتی گفت و رفت. هنگامی که بچه را نزد دکتر بردم، گفت: مرده آورده‌ای؟! گفتم: من تکلیف داشتم بیاورم. ۲ رقه دارو و آزمایش نوشت. از پله‌ها پایین آمدم و بچه روی دست‌هایم بود. لب خیابان ایستادم. بومد. نگاهان ماشینی جلوی پایم ترمز کرد. راننده شیشه را پایین کشید و گفت: علی! نگاه کردم. دوستی بود که در کرج زندگی می‌کرد. مرا به داخل اتومبیل خواند و موقوفه را پرسید. گفتم: مریض شده و این رقه‌های آزمایش و داروست. آنها را گرفت و من دیگر متوجه چیزی نبودم، جز مستی عنایت حق. تا جایی که بچه را بستی کرد و از بیمارستان بیرون آمدم. از او پرسیدم: امروز، وسط هفته، تو کجا و قم کجا؟ گفت: خودم هم نمی‌دانم چگونه آدم‌ها صبح امروز که خواستم سر کار بروم نگرانی عجیبی بر دلم سایه انداخت و لحظه به لحظه بیشتر شد. فکر کردم به تهران بیایم و به مادر و پدرم سری بزنم. و سر زدم، اما دلم آرام نشد. به قم کشیده شدم. گفتم شاید با زیارت و سر زدن به شما آرام می‌شوم. زیارت کردم اما هنوز اضطراب داشتم. سرگردان توی خیابان بودم تا تو را دیدم و الان آرام و راحتم. انگار باید اینجا می‌آمدم و با هم بچه را بیمارستان می‌بردیم.

و اینجا اشک همیشه جاری‌اش می‌ریخت و می‌سوخت و می‌گفت: آری! «بیده‌القلوب و الایصار» دل‌ها و چشم‌ها به دست اوست. خدا دل‌های غافل را نگران تو می‌کند و چشم‌هایی را که به سویی دیگر است متوجه به تو می‌کند، تا بارت را بردارند. این خدای مهربان ما است که چنین عهدمداری می‌کند، یا حتی با قیوم!

علی صفایی حائری (عین‌صاد)/ مشهور آسمان  
انتشارات لیل‌القدر - صفحه ۱۳۹

### خبر

#### وزیر فرهنگ:

### تلاش می‌کنیم خبرنگاری جزو

### مشاغل سخت بماند

نشست خبری سیدعباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی دیروز در باغ‌زیبا برگزار شد.

صالحی بیان کرد: اصحاب رسانه باید به‌درستی سختی‌های این شغل را منعکس کنند و ما تلاش داریم مدیران ارشد صندوق بیمه را اقناع کنیم تا این شغل جزو مشاغل سخت‌ی تلقی بماند. وی همچنین با اشاره به جنگ تحمیلی ۱۲ روزه گفت: از جنگ تحمیلی به بعد فقط ۲ گروه داریم؛ وطن‌دوست و وطن‌فروش. وزیر ارشاد در ادامه افزود: ادبیات رهبر انقلاب، سران قوا و کسانی که در رأس حاکمیت هستند کاملاً نشان‌دهنده این است که آرایش ملی تغییر کرده و باید برای وطن‌دوستان فرصت‌های تعامل و ارتقا ایجاد شود.

#### حضرت امام حسن مجتبی (ع):

خدا دنیا را به دوست و دشمنش عطا می‌کند ولی ایمان را فقط به کسی می‌دهد که او را دوست دارد.

#### روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی  
مدیرعامل: زهرا شکیبایی  
سرمدیبر: سید عابدین نورالدینی

### گفت‌وگوی «وطن امروز» با نویسنده کتاب «پاسیاد؛ پسر خاک»

# ابوترابی؛ الگوی صبر و انسان‌مداری

■ شما قبل از اینکه گفت‌وگوها را انجام دهید، درباره موضوع آنها مطالعه می‌کردید یا بعد از اینکه گفت‌وگو انجام می‌شد، می‌رفتید و مطالعه می‌کردید تا ببینید سندیت‌شان چیست و حفره‌ها کدام است؟

من بعد از ۲۵ سال که دارم در حوزه انقلاب یا در موضوع اسرا و آزاده‌ها کار می‌کنم، هنوز هم هنگامی که می‌خواهم بروم پای مصاحبه، تلاش می‌کنم قبل از رفتن حتماً مطالعه کنم؛ حتی شده چند ورق کاغذ یا چند صفحه کتاب یا یک مقاله یا یک یادداشت. حتماً درباره موضوع بحث باید مطالعه کنم و خالی‌الذهن پای مصاحبه نروم.

■ شما دانش آموخته رشته تاریخ ایران در دوره اسلامی هستید. ابتدا به آقای ابوترابی علاقه‌مند شدید و رفتید سمت تاریخ‌نگاری یا اینکه چون رشته‌تان تاریخ بود، رفتید سمت ایشان؟

هنگامی که دانشجوی لیسانس بودم در یک مرکز پژوهشی یعنی در دفتر ادبیات انقلاب اسلامی کار دانشجویی می‌کردم. مجبور بودم کار بکنم و زندگی‌ام را پیش ببرم و هزینه‌های تحصیلم را بدهم. خب خدا خواست و الحمدلله من را در جایگاهی قرار داد که توانستم هم کار یاد بگیرم و هم کار انجام بدهم. من پیش از اینکه بخواهم دوره فوق لیسانس بخوانم، قریب به شاید ۷ الی ۸ سال قبل از آن کار نوشتن این کتاب به سرانجام رسید.

■ فکر می‌کنم در مسجد امام حسین تهران با آقای ابوترابی آشنا شدید، درست است؟

بله! سال ۷۵ مرحوم آیت‌الله حقی رحمت‌الله علیه که تولیت و امام جماعت مسجد امام حسین و تولیت موقوفات بودند، مهاجرت کردند به قم. مدت زیادی هم نکشید که بعد از آن به رحمت خدا رفتند، هنگامی که ایشان رفتند با حکم مقام معظم رهبری آیت‌الله سیدعباس ابوترابی‌فرد پدر مرحوم سید علی‌اکبر ابوترابی تولیت مسجد امام حسین را بر عهده گرفت. خب ما بچه‌های مسجد بودیم و می‌رفتیم و می‌آمدیم و خلاصه آقای ابوترابی را می‌دیدیم و با ایشان آشنا می‌شدیم. اسم ایشان را قبلاً شنیده بودیم ولی از نزدیک ندیده بودیم. من به بچه قزوین بودم، نه خودم آزاده بودم و نه خانواده من جزو آزادگان بود. آشنایی من با آقای ابوترابی از مسجد امام حسین بود؛ بالاخره ما آنجا رفتار ایشان را می‌دیدیم، تعامل‌شان را با مردم می‌دیدیم، مردم‌داری و سکتک و حرکات‌شان را می‌دیدیم و اینها باعث می‌شد آدم ناخودآگاه به سمت ایشان و پدر بزرگوارشان که در قید حیات بودند جذب شود و از دیدن‌شان لذت ببرد. این حس من است. حداقل من این‌طور بودم.

■ ویژگی ایشان چه بود؟

باز یادیده بودم آقای ابوترابی زمانی که روزه بود، وقتی برای نماز می‌آمد، اول می‌رفت به ابدار خانه و با یک چای افطار می‌کرد و بعد می‌رفت سر سجاده. ایشان بسیار آدم صبوری بود و به قول معروف آدم خودنگهدار و مردم‌داری بود. خیلی وقت‌ها در حیاط مسجد یا همان سر سجاده یا گوشه و کنار دیوار مسجد می‌نشست و گوش به حرف مردم می‌داد. حتی گاهی می‌نشست روی کنده زانو و کاغذی می‌گذاشت روی پایش و توصیه‌نامه‌ای برای رفع گرفتاری کسی خطاب به یک صاحب‌منصبی می‌نوشت. آدم ساده‌زیست و مردم‌داری بود و فرقی هم نمی‌کرد که این آدم مثلاً الان کنشولار پوشیده است یا مثلاً لباس معمولی. فرقی برایش نمی‌کرد که اساساً این آدم کیست، هر کاری از دستش برمی‌آمد برای هر کسی که به او رجوع می‌کرد - تا جایی که - توانش بود - انجام می‌داد. ■ موضوع آزاده‌ها بعد از برخورد با آقای ابوترابی برای شما جذاب شد؟ چون چند کتاب دیگر هم با این موضوع کار کرده‌اید.

بله! این موضوع با آقای ابوترابی برای من جذابیت و جلوه دیگری پیدا کرد و باعث شد ناخودآگاه یا خودآگاه به سمت این موضوع جذب بشوم و بخشی از دغدغه‌های پژوهشی‌ام را در حوزه آزاده‌ها قرار بدهم. بخشن ۳-۲ کتاب از خاطرات آزاده‌ها را کار کردم. سال ۱۴۰۱ کتاب «خلیان صدیق» منتشر شد که کتاب سال دفاع مقدس شد. بعد خاطرات سرهنگ خلیان محمدابراهیم باباجانی را که جزو افسانه‌هایی بود که وارد فهرست صلیب سرخ نشده بود و اسیر شدن‌شان مخفی نگه داشته می‌شد منتشر کردم. این رغبت من به آزاده‌ها بدون شک از برکت آشنایی با مرحوم آقای ابوترابی بود. ■ آقای ابوترابی زندگی خیلی پرمجاری داشته؛ از همکاری با شهید اندرزگو تا همسنگری با شهید چمران،

ولی تا اسم آقای ابوترابی می‌آید، جلوتر

از هر چیزی دوران اسارت ایشان

به چشم می‌آید. شما که

زندگی ایشان را کلاً مرور کردید، فکر می‌کنید چرا این‌طور است؟

آقای ابوترابی تجربیاتی را به دست آورده بود و در

انبان زندگی‌اش آنها را

داشت. این تجربیات

البته حاصل فعالیت‌های

سیاسی ایشان کنار

شهید اندرزگو، فعالیت

نظامی و چریکی کنار

شهید چمران یا پیش

از آن تحصیلاتش در

قم، مشهد و نجف و یا

همراهی‌اش با آقا مصطفی

خمینی در نجف بوده است.

این تجربیات آقای ابوترابی

را به یک پختگی رساند

که وقتی اسیر شد، این

پختگی ظهور چشم‌گیری

از خود نشان داد. علت

اینکه چرا آقای ابوترابی در

چنین شرایطی این‌طور گل

می‌کند همین است که در

کوره روزگار به یک پختگی‌ای

رسیده که خودش را در دوره

اسارت نشان می‌دهد و ایشان به

عنوان شهید آزادگان و رهبر اسرایی که

آنجا بودند، توانست نقش آفرینی بکند و این نقش آفرینی خیلی هم رزاندر و خاص است. بدون شک خیلی از آزاده‌ها برای هم‌پندهای‌شان زحمت کشیدند اما آن چیزی که باعث می‌شود آقای ابوترابی در این دوره بیشتر در موردش صحبت شود، تبلور خصوصیات پخته ایشان است. آقای ابوترابی به عنوان یک روحانی تحصیلکرده در مشهد، قم و نجف که محضر بزرگانی را درک کرده بود، در این دوران اسارت عهده‌دار یک جریان فکری بود که نمادی از یک اسلام اخلاق‌مدار بود که در پی انسانیت انسان بود. اینکه تأکید می‌کنم روی انسانیت انسان، از این حیث است که اساساً موضوع انسان و حرمت انسان جایگاه ویژه‌ای دارد، کما اینکه این احترام و این جایگاه را در سخنرانی‌هایی که در چهاردیواری اردوگاه‌ها و در اسارت‌گاه‌ها برای هم‌پندانش مطرح می‌کند، وجود دارد. او یک جایی در سخنرانی وقتی دارد درباره انسان صحبت می‌کند، می‌گوید وقتی شما به انسان خدمت نکنید دارید عبادت می‌کنید. حالا فرقی برایش نمی‌کند این انسان یک وقت ممکن است یک جوان ۱۶ ساله باشد که مثلاً به خطا برای اینکه کمتر شکنجه ببیند ۲ تا خبر هم به عراقی‌ها بدهد یا یک اسیری که برای اینکه ۲ نخ سیگار بگیرد خطایی کرده یا کسی که مثلاً در مقام جانشین خودش فرماندهی اسرا را کرده است. ■ ما امروز خودمان به آن شکل درگیر مساله اسارت نیستیم اما این آشنایی با شخصیت و زندگی و زمانه مرحوم ابوترابی الان برای آدم‌های امروز چه تأثیر و چه آموزه‌ای می‌تواند داشته باشد؟

آقای ابوترابی به عنوان یک روحانی که پاهایش روی زمین بود و خود را بالاتر از بقیه مردم نمی‌دید و مانند مردم زندگی می‌کرد، خیلی راحت قابل الگوبرداری است. وقتی صبوری آقای ابوترابی با اسرا و هم‌بندان و حتی خویشان‌داری‌اش با مأموران یعنی را می‌بینیم، می‌توانیم همین را الگو قرار بدهیم و بگوییم وقتی آقای ابوترابی توانسته روی یک افسر یعنی تأثیر مثبت بگذارد و نه فقط جسم و جان خود، بلکه اسرایی هم‌بند خودش را هم حفظ کند، پس چرا ما نمی‌توانیم به تلاش نمی‌کنیم این صبوری را بین خودمان جاری کنیم و با همسهری‌مان، بچه‌محل‌مان، هم‌محله‌مان و آدم‌های خیابان چنین تعاملی داشته باشیم؟ ضمن اینکه رویکرد آقای ابوترابی جمع‌گرایانه بوده و سعی می‌کرده جامعه‌انسانی اردوگاه و آدم‌هایی را که دور و برش هستند حول محور یک موضوع وحدت‌آفرین جمع کند. ما نیز باید تلاش کنیم هم از زندگی آقای ابوترابی و هم



نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹  
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۳۷۹۲ | نمابر: ۶۶۴۱۳۷۹۲  
پيام‌رسان: vatanemrooz@ | پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir  
چاپ: موسسه جام‌چم برتر برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



بزرگان دینی و

علمی‌مان چنین عبرتی بگیریم.

■ شما وقتی این کتاب را نگارش می‌کردید با فرازهای مختلف زندگی آقای ابوترابی مانوس بودید. به نظر شما اگر قرار باشد این کتاب منبع اقتباس یک فیلم قرار بگیرد کدام قسمت آن جالب‌تر است؟

واقعیت این است یک وقت شما برای یک قشر نوجوان می‌خواهید فیلم بسازید، یک وقت می‌خواهید برای یک جامعه نخبه فیلم بسازید، یک وقت هم برای یک قشر متوسط جامعه یا اساساً عموم مردم قرار است فیلم بسازید که هر کدام فرق می‌کند. زندگی ایشان برای هر کدام از اینها فرازی دارد. به عقیده من آقای ابوترابی یک جوان بشاش و سرحال بوده که در زمان خودش ورزش می‌کرده، یک شخصیت نخبه بوده که در حوزه‌های علمیه تحصیلات عالی داشته و در نجف شاگرد آیت‌الله وحید خراسانی بوده و پای درس حضرت امام نشسته است. اما اگر یک روز به من بگویند بیا درباره آقای ابوترابی فیلم بساز، من از آزادی و اسارت او فیلم می‌سازم. آقای ابوترابی در چهاردیواری اردوگاه، اسیر عراقی‌ها بود اما در عین حال آزاده بود، روحش آزاده بود. این خیلی مهم است. اگر یک فیلمساز پی‌دا شود که بتواند یک فیلم معناگرا بسازد که این جلوه از زندگی بچه‌های آزاده را نمایش بدهد، عالی می‌شود. ■ به نظر می‌رسد به دوره بعد از آزاد شدن آقای ابوترابی که وارد فعالیت‌های سیاسی شده، بیشترین اثرش پرداخته شود. چرا صلاح ندانستید این کار را بکنید؟

بله! می‌شد اما از نگاه من به عنوان یک پژوهشگر تاریخ، اسناد کافی برای دهه ۷۰ که بخواهد زندگی آقای ابوترابی را به دقت ترسیم کند هنوز در دسترس نیست. ایشان ۲ دوره نمایندنده مجلس شورای اسلامی بودند. ما به خیلی از کنش‌ها و واکنش‌های مجلس شورای اسلامی دسترسی نداریم و شاید خیلی از مسائل هنوز بیان نشده یا کسانی که شاهد و ناظر آن بودند، هنوز معین و زمان را برای بیان این مطالب مناسب نمی‌دانند. در کل منابع کافی برای بیان درست و دقیق آن مقطع تاریخی وجود نداشت. این‌طور نیست که من به این بخش از زندگی ایشان نپرداخته باشم، بلکه پرداختم اما اگر می‌خواستم مستوفاً و کامل بپردازم خود موضوع مستقل می‌شد و باید جلد دومی به کتاب اضافه می‌کردم و موضوعات ۱۰ سال بعد از اسارت آقای ابوترابی را هم مطرح می‌کردم. چون بحث نمایندگی آقای ابوترابی در مجلس یک موضوع است که برای خودش حواشی مختلف داشت. موضوع نمایندگی مقام معظم رهبری در امور آقای ابوترابی هم خود یک موضوع مستقل است. حضور آقای ابوترابی به عنوان بزرگ آزاده‌ها و به عنوان یک ریش‌سفید، خود موضوع یک بحث مفصل دیگر است. اگر قرار بود من به همه اینها بپردازم خودش موضوع یک کتاب می‌شد. امیدوارم من یا دوستان دیگر که در این زمینه آشنایی بیشتری دارند یا می‌توانند دسترسی‌های بهتری پیدا کنند، در سال‌های آینده به آن بپردازند.

■ تقریباً مقام معظم رهبری باعث شد بعد از ۱۶ سال دواپاره کتاب شما مورد بحث و گفت‌وگو قرار بگیرد. رونمایی از این تقریب چه تأثیری روی کار شما می‌گذارد؟

تقریباً مقام معظم رهبری برای من یک عطیه و چشم‌روشنی بود که مرا دلگرم کرد به طور ویژه همچنان برای آزاده‌ها کار کنم. من به حوزه‌های پژوهشی دیگر هم علاقه‌مندم دارم و گاهی یا مقاله می‌نویسم یا کتابی در رابطه با آنها کار می‌کنم یا مصاحبه می‌کنم اما اینکه بتوانم باز هم برای بچه‌های آزاده قدمی بردارم و کتابی منتشر کنم که به آگاهی جامعه اضافه شود، حالا با این تقریب انگیزه مجدد و مضاعفی پیدا کردم.

## دست‌انداز داستانی

همین خرده داستان‌ها و عناصری که نقش کمک‌کننده برای لحظات اکشن را داشتند، به دست‌اندازی برای ضرباتنگ پرسرعت فیلم تبدیل می‌شوند. بنابراین «F1» در دقایق پایانی تا لتلنار شدن موقعیت‌های ملودرام و غیراکشن، از ریتم می‌افتد و بیننده در مسابقه آخر که اسم فیلم را هم یدک می‌کشد و قرار است تعیین‌کننده ماجرا باشد، با تعلیق عجیب و اتفاق غافلگیرکننده‌ای مواجه نیست تا در نهایت، دوربین از پیست خارج شده و قصبه با همان موقعیت‌ها و خرده داستان‌های ملودرام و غیراکشنش به پایان برسد. البته که فیلم پر است از لحظات هیجان‌انگیز و نبردهای تماشایی برای علاقه‌مندان سینما و ماشین و البته که یک برد پیت پخته، خاور باردم و اکمل و ارزش یک بار دیده شدن را دارد.

است. در واقع سوخت فیلم یا همین سکسن‌ها تأمین می‌شود و ایده داستان، کشمکش میان کاراکترها و خرده‌پیرنگ‌ها، همه نقش روایی کار را ایفا می‌کنند تا ابزاری باشند برای حساس‌تر کردن سکسن‌های نفس‌گیری که سر پیج‌های پیست، یا کانه‌کاری تند تودین، به صدای موتور و هیجان سرعت گره می‌خورند، کلوزآپ ماشین را صید می‌کنند و در یک کلام، مخصوص دل‌شدگان هیجان، جویندگان آدرنالین و عاشقان مسابقات اتومبیل‌رانی هستند. فیلم از این حیث موفق می‌شود تا صحنه‌های دیدنی بسیاری را برای بیننده‌ها رقم بزند اما قصه خاص، صحنه ماندگار یا لحظه خارق‌العاده‌ای ندارد. با داستان تازه‌ای مواجه نیستیم، ماجرای جدیدی برای‌مان تعریف نمی‌شود، قرار هم نیست تعریف شود و مشکلی هم ندارد اما

چندین نمونه مشابه با طرح کلی داستان «F1» را در بسیاری از فیلم‌های ورزشی دیگر هم دیده‌ایم: راننده (ورزشکار) کهنه‌کاری که پس از چندین و چند سال دوری از دور رقابت، به میدان نبرد بازمی‌گردد تا حالا چشم‌بندوزیم به مهارت‌هایش، بشنیشیم به تماشای حرکاتش، به تماشای کاراکتری ویژه یا کوله‌باری از تجربه، سریالی از پردها و باخته‌ها، لحظات دراماتیک و صحنه‌های چشم‌نواز. «F1» هم از همین الگوریتم تبعیت می‌کند. فیلم پرهنزه و پرزحمتی است که دقت و خلاقیت سازندگان در سکسن‌های مسابقه‌ای قابل تحسین



بهراد ر شونند

